



تاریخ انتشار: ۱۰ مهر ۱۳۹۶ - ۱۴:۰۴ - October 2017 02

کد خبر: ۶۰۲۸

فقه سیاسی/ استاد ایزدهی/ جلسه 81

ضعف و ناتوانی حاکم در اداره کشور مجوز نقض بیعت نیست

وسائل - حجت الاسلام والمسلمین ایزدهی در ادامه شرایط بیعت با حاکم گفت: بیعت با حاکم اسلامی اگرچه مشروط به عمل طبق کتاب و سنت است؛ اما مشروط به عدم عجز و ناتوانی حاکم نیست و در صورت بروز ناتوانی حاکم در اداره امور نمی توان به استناد عجز او از اطاعتش سربرتافت و نقض بیعت کرد.

به گزارش خبرنگار پایگاه اطلاع رسانی وسائل، حجت الاسلام و المسلمین سید سجاد ایزدهی روز دوشنبه بیستم اردیبهشت 1395 در هشتاد و یکمین جلسه درس خارج فقه سیاسی در مدرسه عالی فیضیه قم در ادامه بحث جواز نقض بیعت با حاکم عادل، امکان و چگونگی آن، ضمن بررسی دلالتی دو روایت به بیان مطالبی در این زمینه پرداخت که ذیلاً گزیده ای از آن تقدیم می شود.

1. امیرالمؤمنین علیه السلام در ضمن نامه ای به معاویه در مورد طلحه و زبیر:

الف. می فرماید: «كان نقضهما كَرْدَ تَهِمَا»؛ حضرت نقض بیعت آن دو را به ارتداد تشبیه فرموده است، مراد از ارتداد در این عبارت معنای مصطلح فقهی نیست و از این رو برخلاف ظاهر آن دلالتی بر مطلق بودن اطاعت از حاکم ندارد.

ب. می فرماید: «بعد ما أعذرت إليهما حتى جاء الحق»؛ حضرت سخن از رفع عذر و بهانه این دو و جوابگویی به آنها به میان آورده است. این عبارت به ظاهر خود و بالالتزام دلالت بر مطلق نبودن بیعت دارد؛ چون اگر بیعت مطلق بود بیعت کننده در هر حال ملزم به اطاعت از حاکم بود و هیچ عذر و بهانه ای از او برای نقض بیعت پذیرفته نبود و نیازی به استدلال و جوابگویی به آنها وجود نداشت.

با این حال برخلاف ظاهر عبارت، نمی توان چنین دلالتی را پذیرفت؛ به این دلیل که حضرت در مقام احتجاج است و در صدد است به هر نحو ممکن از بروز جنگ و گسترش آن مانع شود و از این رو جوابگویی به آشوب طلبان و فتنه گران دلیل آن نیست که از دیدگاه حضرت این دو محقّ جوابگویی هستند.

2. امیرالمؤمنین علیه السلام خطاب به طلحه و زبیر با رد سهم خواهی آن دو از حکومت می فرماید: «لكنكما شريكان في القوة والاستعانة و عونان على العجز و الأود»؛ یعنی شما در آنجا که حکومت نیازمند کمک است کمک کار باشید و آنجا که عجز و ضعفی عارض می شود معاونت و مساعدت کنید. سپس می فرماید: «فبايعاني على هذا الأمر»؛ یعنی آن دو بر اساس همین شرط با من بیعت کردند. از این فرمایش حضرت دو نکته به دست می آید:

الف. انعقاد بیعت به نحو مشروط ممکن است؛ چنانکه حضرت بیعت این دو را مشروط به همراهی و کمک آنها به حاکم در امر حکومتداری کرد و آن دو پذیرفتند.

ب. به صرف بروز عجز و ضعف برای حاکم در حکومتداری و تمشیت امور جامعه نمی توان بیعت با او را نقض کرد؛ بلکه لازم است او را برای حل مشکلات همراهی و معاونت کرد، به سخنی دیگر بیعت با

حاکم مشروط به عدم ظهور عجز و ضعف از او نمی تواند باشد.

3. نقض بیعت ذومراتب است و اقل مرتبه ای که بیعت با آن نقض می شود عدم اطاعت از حاکم در آن موافقی است که همراهی و اطاعت لازم است. مراتب بعدی نقض بیعت، آشکار کردن مخالفت و سپس معارضه با حاکم است. از این مراتب سه گانه، تنها معارضه با حاکم است که می تواند مجوز حاکم برای قتال با پیمان شکنان باشد؛ همچنانکه امیرالمؤمنین صلوات الله علیه مادام که غداران دست به سلاح نبرده و علیه حاکمیت شورش نکردند به قتال با آنها نپرداخت.

تقریر هشتاد و یکمین جلسه فقه سیاسی استناد ایزدهی در ادامه تقدیم می گردد. عبارات درون پرانتز اضافات مقرر است.

بسم الله الرحمن الرحيم

الصلاة والسلام على اشرف الانبياء والمرسلين حبيب الهنا و طيب قلوبنا ابي القاسم المصطفى محمد، اللهم صلّ على محمد و آل محمد.

مقدمه

روایاتی را بررسی می کردیم که درباره نقض بیعت بود و بر آن بودیم از بررسی این روایات جواز یا عدم جواز نقض بیعت و مشروط بودن بیعت با حاکم مشروع یا مطلق بودن آن را به دست آوریم، دسته ای از روایات اگرچه در ضمن آن از نقض بیعت سخن به میان آمده است؛ ولی دالالتاً دخلی به بحث ما نحن فیه ندارد، دسته ای دیگر از روایات وجود دارد که به ظاهر و یا حتی نصّ دلالت بر مشروط بودن بیعت و جواز نقض بیعت دارد.

پیش از این روایاتی را خواندیم و همچنان به طرح و بررسی دلالتی روایات ادامه می دهیم. همچنین در آتی مباحثی در زمینه بیعت همچون تجدیدپذیری بیعت و بیعت زنان و کودکان مطرح خواهیم کرد، چنانکه گفتیم بحث فعلی ما درباره حاکم عادل است و بحث بیعت با حاکم جائز را پس از این مطرح می کنیم؛ درمورد حاکم عادل گفتیم امکان نقض بیعت وجود دارد و نقض بیعت او مشروط به سلب اوصاف و یا نقض شرط ارتکازی بیعت و عدول از مقتضای بیعت است.

روایت نهم

امیرالمؤمنین در نامه ای که به معاویه مرقوم داشته است درباره طلحه و زبیر چنین فرموده است: «ثم إن طلحة و الزبير بايعاني في المدينة ثم نقضا بيعتهما و كان نقضهما كدّتهما فجاهدتهما على ذلك بعد ما أعذرت إليهما حتى جاء الحق و ظهر أمر الله و هم كارهون»

طلحه و زبیر در مدینه با من بیعت کردند و پس از آن بیعت خود را نقض کردند، نقض بیعت آنها همچون ارتداد آنهاست. با آن دو بعد از آنکه عذر و بهانه هایشان را جواب دادم، جنگ کردم تا آنکه امر حق آشکار شد در حالیکه آنها از آن کراهت داشتند.

تبیین فقره ای از روایت

حضرت فرموده است: «کان نقضهما کَرَدْتَهُمَا» یعنی نقض بیعت آنها همچون ارتداد آنهاست؛ در اینجا مراد از ارتداد معنای مصطلح فقهی آن نیست؛ چون در غیر این صورت توبه آنها نمی بایست پذیرفته شود و اموال آنها بر مسلمین حلال بود؛ حال آنکه حضرت اصحاب جمل را عفو کرد.

مراد از ارتداد در اینجا همان معنایی از ارتداد است که برخی احادیث شریفه همچون «ارتد الناس الا الثلاث» مشیر به آن است؛ یعنی این دو نفر از تحت حاکمیت حقّ خارج شدند و به عبارتی دیگر این دو هم نقض بیعت کردند و هم بر علیه حاکمیت خروج کردند.

دلالت روایت؛ اطلاق یا اشتراط ؟

1. روایت و اطلاق بیعت

الف. دلالت ظاهر

ظاهر روایت همچون برخی روایات پیش بر ضرورت وفاء به بیعت دلالت دارد، در اینجا نقض بیعت را به ارتداد تشبیه کرده است و چنین به نظر می آید که همین سبب یعنی ارتداد آنها و خروج بر علیه حکومت موجب قتال با آنها در جنگ جمل بود نه اینکه حضرت صرفاً به خاطر نقض بیعت با آنها وارد جنگ شده باشد، از تشبیه نقض بیعت به ارتداد شاید بتوان چنین نتیجه گرفت که نقض بیعت در هیچ حال جایز نیست چون در ارتداد - بر مبنای مصطلح فقهی آن - هیچ توجیهی از مرتد پذیرفته نمی شود و به قتل می رسد.

ب. رد دلالت

بنا به آنچه از ظاهر بر می آید مراد از ارتداد در اینجا معنای مصطلح فقهی نیست بلکه مراد از آن معنای لغوی و خروج از حاکمیت و معارضة با آن است.

2. روایت و اشتراط در بیعت

الف. دلالت ظاهر

در روایت از بطلان اعتذار طلحه و زبیر سخن به میان آمده است؛ یعنی حضرت آنچه ممکن بود به عنوان عذر و بهانه طلحه و زبیر قلمداد شود، جواب داد و جای هیچ عذر و بهانه ای برای آنها باقی نگذاشت؛ واضح است که اگر بیعت مطلق بود و نقض بیعت در هیچ حالی پذیرفته نبود، لازم نبود به عذر و بهانه های این دو جوابی داده شود؛ چون در بیعت مطلق بیعت کننده در هر حال ملزم به اطاعت از حاکم است حتی اگر حاکم از حق منحرف شود.

ب. رد دلالت

اینکه حضرت درصدد ابطال عذر طلحه و زبیر است دلالتی بر مشروط بودن بیعت ندارد؛ امیرالمؤمنین صلوات الله علیه به عنوان حاکم بر حق و امام مشفق سعی بر آن دارد که تا حد ممکن از ریزش و انحراف مردم مانع شود و با نصیحت و شفقت و پند و اندرز آنان را به صراط هدایت بازگرداند و در اینجا اصطلاحاً از شیوه جذب حداکثری استفاده فرموده است.

حضرت با جوابگویی به عذر و بهانه های طلحه و زبیر در صدد است به هر نحو ممکن از جنگ و خونریزی میان دو گروه مسلمان ممانعت کند؛ اگرچه این دو و اصحاب جمل به خاطر بغی و خروج بر حکومت سزاوار توجیه و جوابگویی نبودند.

روایت؛ عدم دلالت بر مدعا

روایت بر هیچ سو دلالتی ندارد؛ با این توضیح که کلام حضرت می بایست با ملاحظه قرائن کلامی و مقامی معنا شود و چنانکه گفتیم امیرالمؤمنین صلوات الله علیه در صدد ممانعت از جنگ و خونریزی میان مسلمین بود و تبعات آتی آن بود و در این مقام آنچه ممکن است مفید واقع شود، انجام داده است؛ از جمله جوابگویی به بهانه های پیمان شکنان.

بنابراین **حضرت اصلاً در مقام بیان جواز یا عدم جواز نقض بیعت نیست** و از این روایت مشروط بودن بیعت و جواز نقض بیعت حاکم مشروع در صورت عدم وفاء به مفاد بیعت را نمی توان نتیجه گرفت؛ چنانکه روایت دلالتی بر اطلاق هم ندارد.

روایت دهم

امیرالمؤمنین صلوات الله علیه نامه ای طولانی مرقوم می فرماید و دستور می دهد هر جمعه برای مردم خوانده شود. در ضمن این نامه شریف چنین آمده است:

«... فبايعتموني يا معشر المسلمين على كتاب الله و سنة نبيه صلى الله عليه و آله و فيكم المهاجرون و الأنصار و التابعون بإحسان، و بلغ من سرور الناس ببيعتهم إياي أن إبتهج بها الصغير و هذج إليها الكبير و تحامل نحوها العليل و حسرت إليها الكعاب. فكان أول من بايعني طلحة و الزبير، فقالا: نبايعك على أتا شركاؤك في هذا الأمر، فقلت: لا، و لكنكما شريكان في القوة و الاستعانة و عونان على العجز و الأود، فبايعاني على هذا الأمر و لو أبيا ما أكرهتهما كما لم أكره غيرهما، و كان طلحة يرجو اليمن و الزبير يرجو العراق، فلما علما أتى غير موليهما لم يلبثا إلا يسيرا حتى استأذنانى للعمرة و هما يريدان الغدرة، فأتيا عائشة و استخفاها مع شيء كان في نفسها على و قادهما عبد الله بن عامر إلى البصرة و ضمن لهما الأموال و الرجال، فخرجوا يجرّون حرمة رسول الله صلى الله عليه و آله كما تجرّ الأمة عند شرائها متوجّهين بها إلى البصرة، فبيناهما يقودانها إذ هى تقودهما فاتخذها دريئة يقاتلان بها.... فأصابوا ثلاثاً بنلاث خصال مرجعها على الناس فى كتاب الله عزّ و جلّ: البغى و النكت و المكر قال الله تعالى: يا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا بَغْيُكُمْ عَلَى أَنْفُسِكُمْ و قال: فَمَنْ تَكَثَّ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَى نَفْسِهِ و قال: وَ لَا يَحِيقُ الْمَكْرُ السَّيِّئُ إِلَّا بِأَهْلِهِ فقد و الله بغيا على و نكثا بيعتى و مكرأ بى. ثمّ أتوا البصرة فى جيش ما منهم رجل إلاّ و قد أعطانى الطاعة و سمح لى بالبيعة طائعا غير مكره، فقدموا على عمّالى بها و خزّان بيت مال المسلمين الذى فى يدى و على غيرهم من أهل مصرى الذين كلّهم مجتمعون فى طاعتى و على بيعتى و بها شيعتى فدعوا الناس إلى معصيتى و إلى نقض بيعتى و طاعتى، فمن أطاعهم أكفروهم، و من عصاهم قتلوه، فشتتوا كلمتهم و أفسدوا على جماعتهم ... ثمّ أخذوا عاملى عثمان بن حنيف أمير الأنصار غدرأ فمئلوا به كلّ المثلة و نتفوا كلّ شعرة فى رأسه و وجهه و وثبوا على شيعتى من المسلمين فقتلوا طائفة منهم صبراّ و طائفة منهم غدرأ، و طائفة غضبوا لله فعصّوا على أسيافهم فضاربوا بها حتى لقوا الله صادقين، فو الله لو لم يصيبوا من المسلمين إلاّ رجلاً واحداً متعمّدين لقتله بل جرم جرّه لحلّ لى قتالهم و قتل ذلك الجيش كلّ لرضاهم بقتل من قتل إذ حضروه فلم ينكروا و لم يدفعوا عنه بلسان و لا بيد، دع أتهم قد قتلوا من المسلمين مثل العدة التى دخلوا بها عليهم، و قد أدال الله منهم فبعداً للقوم...» [1]

ترجمه: ای مسلمانان شما با من بر کتاب خدا و سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله بیعت کردید و در میان شما مهاجرین و انصار و تابعین حاضر هستند و چه بسیار که مردم از بیعت با من شادمان شدند از صغیر و کبیر. نخستین کسانی که با من بیعت کردند طلحه و زبیر بودند؛ گفتند با تو به این شرط بیعت می کنیم که شریک تو در حکومت باشیم. گفتم نه، شما شریک باشید در کمک و یاری من در آنجا که ضعف و عجز عارض می شود؛ آن دو بر همین اساس با من بیعت کردند و اگر بیعت هم نمی کردند آنها را بر بیعت با خود اکراه نمی کردم چنانکه غیر آنها را وادار به بیعت نکردم. طلحه امید به حکومت یمن داشت و زبیر در آرزوی ولایت عراق بود و چون دانستند که من آن دو را منصب ولایت نمی دهم جز زمان اندکی درنگ نکردند و به بهانه عمره از من اذن گرفتند در حالی که قصدشان پیمان شکنی بود. عایشه را وارد صحنه کردند و تحقیرش کردند - چون در آن دوره حضور این چنینی زنان رسم نبود - در حالی که نسبت به من کینه ای در دل داشت... این چنین حرمت رسول خدا صلی الله علیه و آله را شکستند مانند آن کنیزی که او را هنگام فروش بر زمین می کشند، با او به بصره آمدند... آنها سه رفتار و خصلت قبیح از خود بروز دادند: بغی و نکث و مکر؛ خدای متعال درباره این سه خصلت می فرماید: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا بَغَيْكُمُ عَلَى أَنْفُسِكُمْ» و «فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَى نَفْسِهِ» و «وَلَا يَحِيقُ الْمَكْرُ السَّيِّئُ إِلَّا بِأَهْلِهِ»؛ به خدا سوگند آنها بر من بغی کردند و نسبت به من نکث بیعت و مکر روا داشتند. آنها با لشکر به بصره آمدند که همگی با رغبت و بدون اکراه بیعت مرا گردن نهاده بودند. بر گماشتگان من و بیت المال مسلمین و بر مردمی که از شیعیان من بودند وارد شدند و مردم را به نافرمانی و نقض بیعت من خواندند. از مردم بصره هر کس را که با من موافق بود کافر دانستند و کسی که با آنان مخالفت می کرد به قتل رساندند... عامل من عثمان بن حنیف را مثله کرده و موی از سر و روی او کردند، برخی شیعیان را زجرکش کردند و برخی را به ناجوانمردی به قتل رساندند. گروهی از مردم بصره چون چنین دیدند به خاطر خدا غضب کردند و بر علیه آنها شمشیر کشیدند تا اینکه با صداقت به دیدار خدا شتافتند. به خدا سوگند اگر این مردمان تنها یک مسلمان را به عمد کشته بودند قتال با آنها و قتل تمام آن لشکر بر من روا بود چون همگی به قتل مقتولان راضی بودند چون حاضر بودند و به لسان و دست انکار و دفع نکردند...

لزوم وفاء به بیعت؛ عدم اخلال عجز حاکم

حضرت خطاب به طلحه و زبیر می فرماید: «لَكُنَّكُمْ شَرِيكَانِ فِي الْقُوَّةِ وَالْإِسْتِعَانَةِ وَعُونَانِ عَلَى الْعِزِّ وَالْأَوْدِ، فَبِإِيعَانِي عَلَى هَذَا الْأَمْرِ»؛ شما شریک باشید در یاری کردن من و کمک کار من باشید در صورت نیاز به همراهی و کمک.

از این عبارت بر می آید که در صورت ضعف و عجز حاکم وظیفه مردم است که او را در اِعمال حاکمیت و انجام وظایف خود یاری کنند و نه اینکه چون حاکم را ناتوان یافتند، بیعت خود را از او پس گرفته و نقض بیعت کنند.

بنابراین چنین می توان نتیجه گرفت که **بیعت اگر هم مشروط باشد، مشروط به عدم عجز نیست؛ به بیانی دیگر بیعت با حاکم اسلامی اگرچه مشروط به عمل طبق کتاب و سنت است؛ اما مشروط به عدم عجز و ناتوانی حاکم نیست و در صورت بروز ناتوانی حاکم در اداره امور نمی توان به استناد عجز او از اطاعتش سربرتافت و نقض بیعت کرد.**

به عنوان مثال در شرایط فعلی اگر حاکم ناتوان از مهار تورم شد، نمی توان به این بهانه نقض بیعت کرد و درصدد بیعت با دیگری بود بلکه می بایست او را در انجام این وظیفه کمک کرد. (چنانکه پیشتر تذکر داده شد در نظام سیاسی ما رئیس جمهور که مسئولیت امور اجرایی، تنظیم معیشت مردم و حل معضلات اقتصادی همچون تورم را بر عهده دارد، حاکم جامعه نبوده و تنها یک کارگزار است؛ البته مشهور است که در مثل مناقشه نیست!)

اشکال و جواب؛ تأکید بر یاری حاکم

اشکال؛ گاهی بی کفایتی حاکم موجب بروز مشکل می شود و در این صورت نمی توان حاکم را همچنان واجد صلاحیت دانست.

جواب؛ بنا به روایت در صورت عجز می بایست حاکم را یاری کرد؛ مراد این است که هرگاه حاکم با مشکلی مواجه شود که با وجود لیاقت و کفایت، به خاطر فراگیر شدن و جدی شدن مشکل از علاج و حل آن ناتوان شود مردم وظیفه دارند او را در حل آن یاری کنند.

نکته ای به مناسبت و بلانسبت

حضرت می فرماید: «و لو أبیا ما أکرهتهما کما لم أکره غیرهما»؛ اگر آن دو از بیعت با من خودداری کرده بودند، آنان را بر بیعت اجبار نمی کردم.

در زمان حکومت حقّه امیرالمؤمنین صلوات الله علیه **برخی از رجال مشهور** همچون سعد وقاص بدون آنکه با آن حضرت بیعت کنند انزوا گزیده و ساکت ماندند، **گروهی** بیعت کردند و در زمره حامیان حضرت بودند و **برخی نیز** همچون طلحه و زبیر بیعت کردند؛ اما سرانجام ناقض بیعت و معارض حضرت شدند.

در نظام سیاسی ما نیز این چند دستگی در میان خواص وجود داشت، **برخی از علماء شهیر** اگرچه - بلا تشبیه - ایده های سیاسی امام خمینی(ره) را باور نداشتند اما هرگز با ایشان مخالفت علنی نکردند و مقام حاکمیت و ولایت آن بزرگوار را پذیرفته بودند؛ اما **برخی دیگر** (که شاید نام بردن از آنها) اگرچه ابتدا در زمره حامیان امام و نظریه پردازان ولایت فقیه بودند، اما به زودی از در مخالفت علنی برآمدند.

روایت؛ بررسی دلالت

برخی فقرات روایت بر مشروط بودن بیعت و جایز بودن نقض آن در صورت انحراف حاکم دلالت دارد.

(1) می فرماید: «فقالا نبایعک علی أنّا شرکاءک فی هذا الأمر فقلت: لا و لکنّما شریکان فی القوّة و الإستعانة و عونان علی العجز و الأود»؛ این عبارت بر دو مطلب دلالت دارد:

الف. عبارت به ظاهر خود دلالت بر امکان انعقاد بیعت مشروط دارد.

ب. همانطور که پیشتر گفته شد این عبارت دلالت بر عدم جواز نقض بیعت در صورت ضعف تدبیر حاکم و عجز از حل مشکلات دارد.

(2) می فرماید: « و هما یریدان الغدرة»؛ همچنین حضرت سه عنوان «نکث» و «بغی» و «مکر» را منطبق بر رفتار پیمان شکنان جمل می داند. این سه عنوان ویژگی های مشترکی دارند: مفاجاة و ناگهانی بودن، خیانت، دشمنی و نقض آنچه ثابت است بدون نظر به شرایط طرف مقابل.

پیش از این به تفصیلی که بیان کردیم، استعمال عنوان «غدر» و «نکث» برای اشاره به رفتار طلحه و زبیر دلالت بر آن دارد که وفاء به بیعت، مشروط به شروط مصرّح در مفاد بیعت یا شروط ارتکازی جامعه است.

(3) می فرماید: «فدعوا الناس إلى معصيتي و إلى نقض بيعتي و طاعتي». حضرت در این عبارت، نقض بیعت مردم با خود را به سبب دعوت طلحه و زبیر به نافرمانی و پیمان شکنی می داند و نه اینکه امر اختیاری بوده باشد. دلالت التزامی چنین بیانی این است که نقض بیعت مردم ربطی به حاکم نداشته است و او بر مشی مستقیم خود اِعمال حاکمیت می کرده است. مفهوم چنین دلالتی این است که اگر حاکم مشی مستقیم نداشت و از حق منحرف شد مردم اختیار نقض بیعت با او را دارند.

نقض بیعت؛ لزوم مُبرز؛ مراتب سه گانه

نقض بیعت مُبرز لازم دارد و گاهی مُبرز آن صرف عدم اطاعت است؛ چنانکه در جلسه پیش مثال زده شد به عدم اطاعت اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام از آن حضرت در نخیله نسبت به آمادگی برای جنگ. نقض بیعت گاهی با سکوت بیعت کننده نیز حاصل می شود؛ به این معنا که اگرچه بیعت کننده با حاکم مخالفت نمی کند اما موافقت و اطاعت نیز ندارد، به طریق اولی، نقض بیعت با مخالفت و بالاتر از آن با معارضة نیز حاصل می شود.

امیرالمؤمنین علیه السلام در دوره حکومت حقّه خود در مواقع بسیاری با عدم موافقت و اطاعت اصحاب خود مواجه بود؛ همچنین در موارد بسیاری نیز با مخالفت اصحاب سست عهد مواجه بود و در مواردی نیز مخالفین از مخالفت ظاهری فراتر رفته و به معارضة با حضرت پرداختند.

همه این موارد مصادیق نقض بیعت است، ولی امیرالمؤمنین صلوات الله علیه تنها وقتی که مخالفین دست به اقدام عملی می زدند و بر علیه حکومت خروج می کردند با آنها وارد جنگ می شد و در سایر موارد نقض بیعت از قتال و برخورد قهری با آنها خودداری می فرمود. چنانکه در تاریخ آمده است جنگ با خوارج تنها زمانی رخ داد که آنها ایجاد ناامنی و قطع طریق کرده و علیه حکومت امیرالمؤمنین قیام کردند؛ حال آنکه پیش از آن نیز با حضرت مخالفت می کردند.

خلاصه اینکه نقض بیعت مراتبی دارد و آن عدم موافقت، مخالفت و معارضة است و تنها اگر نقض بیعت منجر به معارضة با حاکم شود قتال با پیمان شکنان جایز است.

و صلی الله علی سیدنا محمد و آل محمد

تقریر: جلال الدین زنگنه

م/223/907/

[1] سید صادق موسوی، تمام نهج البلاغة، کتاب 75، صفحه 889 - 883